

# مبانی علمی واژه‌سازی و واژه‌گزینی

علی کافی

## مقدمه

فارسی‌زبانان برای بیان مفاهیم نو به واژه‌های نو نیاز داشته‌اند و دارند و برای ساختن این واژه‌ها اصول و روش‌ها و ضوابطی را اتخاذ کرده‌اند؛ اما در غالب موارد این اصول و روش‌ها و ضوابط به صراحت بیان نشده‌اند. به بیان دیگر، واژه‌گزینان معمولاً پیش از آغاز کار در اندیشه‌ی پذیرش نظام منسجمی از اصول و روش‌ها و ضوابط نیستند، بلکه اگر به اصل و روش یا ضابطه‌ای دست یافته‌اند ضمن کار بوده است.

در این مقاله کوشش شده است، از راه مطالعه‌ی واژه‌های برگزیده‌ی قدما (دانشمندان قرن چهارم تا هفتم) و معاصران (افراد و دستگاه‌های واژه‌گزینی پس از مواجهه با تمدن غرب)، اطلاعاتی در مورد اصول و روش‌ها و ضوابط حاکم بر کار آنان به دست آید. سپس، با بررسی دقیق این اطلاعات، تلاش شده است نظامی منسجم و علمی برای واژه‌گزینی پیشنهاد شود. البته شایسته است این کار گامی در راه پژوهشی پخته‌تر و سنجیده‌تر تلقی شود که برای تدوین نهایی اصول واژه‌گزینی می‌تواند مفید افتد.

از حاصل این تحقیق سه گروه می‌توانند استفاده کنند: گروه نخست واژه‌سازان‌اند. آنان می‌توانند با مطالعه‌ی این مقاله با اصول و روش‌ها و ضوابط واژه‌سازی آشنا شوند و آنها را به کار بندند. گروه دوم به کار برندگان واژه‌های موجود یعنی مترجمان و استادان و مؤلفان و محققان و به طور کلی کسانی هستند که می‌خواهند از میان واژه‌های بر ساخته‌ی دیگران واژه‌ای را انتخاب کنند. تصمیم‌گیری در اختیار واژه منوط به داشتن آگاهی اجمالی از روش‌ها و ضوابط واژه‌گزینی است که در این مقاله به آنها اشاره شده است. گروه سوم نظریه پردازان و منتقدان کار واژه‌گزینی‌اند. آنان، پس از مطالعه‌ی این مقاله، درخواهند یافت که نظریه پردازی و خاصه نقد در امر واژه‌گزینی به داشتن نظام علمی منسجمی موقوف می‌شود. مقاله با تلقی علمی نوشته شده است و کوشیده‌ام که حتی الامکان درباره‌ی اصل، روش یا ضابطه‌ای جانب‌دارانه داوری نکنم و لذا حتی اگر هر یک از گروه‌های سه‌گانه‌ی فوق با برخی

از اصول و روش‌ها و ضوابط اشاره شده موافق نباشد می‌تواند اصل و روش یا ضابطه‌ی دیگری را به جای آنها اختیار کند. دست‌یابی به نظام علمی منسجم و همه‌پسند درباره‌ی واژه‌گزینی در زبان فارسی هدف اصلی است که امید می‌رود در این مقاله مبانی آن بر شمرده شده باشد.

## ۱. واژه‌گزینی به مثابه‌ی علم

علوم، بسته به موضوع و هدفشان، مبانی و روش‌های مختلفی دارند. ما در اینجا واژه‌گزینی را به مثابه‌ی علم در نظر می‌گیریم و می‌کوشیم نظام علمی سازگاری برای آن پی‌بریزیم. به همین لحاظ، نخست چند مفهوم اولیه و مهم در این علم را تعریف می‌کنیم و بر اساس همین تعاریف و با پذیرفتن آنها به دیگر بخش‌های این علم می‌پردازیم. سپس از اصولی یاد می‌کنیم که آنها را اصل موضوع نامیدیم. چنان‌که بعداً در همین مقاله خواهیم دید، پذیرفتن این اصول برای وارد شدن به علم واژه‌گزینی ضروری است. در بخش بعدی روش‌های مهم کار واژه‌گزینی را شرح خواهیم داد. این روش‌ها از نظر رهیافت به واژه‌گزینی با یکدیگر تفاوت دارند و، بسته به مورد، هر یک از این روش‌ها را می‌توان برای گزینش واژه‌ها انتخاب کرد. سرانجام، ضوابطی را برخواهیم شمرده‌ای از قواعد و اصول واژه‌گزینی‌اند و واژه‌گزین باید به آنها توجه داشته باشد.

## ۲. تعاریف

در این بخش چند مفهوم اصلی واژه‌گزینی، به آن صورت که در این مقاله مد نظر بوده است، تعریف می‌شود:

واژه. واژه در اینجا معنی محدودتری از واژه به مفهومی که در علم زبان شناسی دارد پیدا می‌کند و آن را می‌توان چنین تعریف کرد:

کلمه یا ترکیبی از کلمات که معنی دقیق و معینی دارد و در رشته‌های علمی و فنی و هنری و حرفه‌ها و به طور کلی مبحثی خاص برای افاده‌ی مفهومی خاص به کار می‌رود.

واژه‌گزینی. فرایندی است که طی آن در برابر یک مفهوم واژه‌ی مناسب برگزیده می‌شود.

در حال حاضر روش‌های شکل‌گیری مفاهیم در ذهن فارسی‌زبانان به دو صورت است:

الف) بی‌مرجع زبانی. در این روش، مفاهیم با اندیشیدن و یا مشاهده‌ی پدیده‌ها و بی‌آن‌که قبلاً واژه‌ی مشخصی حتی غیر فارسی محمول آن مفهوم باشد در ذهن شکل می‌گیرد.

ب) بامرجع‌زبانی. در این روش مفهوم به صورت غیرمستقیم و از راه زبان و واژه‌های آن در ذهن شکل می‌گیرد.

صورت اول زمانی پیش می‌آید که دانشمند، هنرمند یا اهل فن، بر اثر پژوهش یا آزمایش، به مفهوم یا پدیده‌ای نو دست می‌یابد؛ یعنی پیشتر برای دلالت بر آن مفهوم واژه‌ای نبوده است و او بنا به ذوق و سلیقه‌ی خود واژه‌ای برمی‌گزیند.

صورت دوم بیشتر پیش می‌آید و آن ضمن علم آموزی و فن آموزی است، یعنی شخص، ضمن مطالعه‌ی متون مربوط به رشته‌ی مورد نظر خود، با برخی از واژه‌های بیگانه (واژه‌ی مبدأ) مواجه می‌شود و نخست از راه این واژه‌ها مفهومی در ذهن او شکل می‌گیرد و آن گاه تصمیم می‌گیرد، با توجه به مفهوم شکل گرفته در ذهن خود و نیز با توجه به واژه‌ی بیگانه، واژه‌ی فارسی (واژه‌ی مقصد) را برگزیند.

نمونه‌ای از روش اول را سازندگان ماشین‌های صنعتی در ایران اختیار می‌کنند. مثلاً یکی از مهندسان ایرانی ماشینی ساخته است که برای دو قطعه‌ی آن یکی «محفظه‌ای بشکه‌ای شکل روبه‌روی مشعل» و دیگری «دو دسته لوله که آتش مشعل از داخل آن رد می‌شود و به طرف دودکش می‌رود» به واژه نیاز داشته است. او پدیده‌هایی را که خود پدید آورنده‌ی آن بوده است مشاهده کرده و به ترتیب برای آنها واژه‌های «آتش‌خانه» و «لوله‌های آتش‌رو» را ساخته است. شاید این قطعات قبلاً در زبان‌های دیگر نامی داشته‌اند ولی او به این نام‌ها توجه نداشته و در واقع واژه‌سازی او بدون مرجع‌زبانی بوده است<sup>۱</sup>. استادان، مترجمان و تحصیل‌کردگان خارج از کشور کسانی هستند که معمولاً بر اساس روش دوم مفهوم در ذهنشان شکل می‌گیرد. یعنی آنان معمولاً از راه یک زبان غیرفارسی با مفهوم آشنا می‌شوند و غالباً روش‌های واژه‌گزینی آنها متأثر از زبان بیگانه است. نمونه‌ی کار آنان فراوان است و واژه‌های موجود در واژه‌نامه‌های دوزبانه از این نوع‌اند.

روشن است که در روش دوم مرجع‌زبانی غیر فارسی است که واژه‌گزین بنا دارد برای مفاهیم مربوط به این واژه‌های غیر فارسی واژه‌ی فارسی برگزیند. به این ترتیب به دو تعریف دیگر می‌پردازیم:

**واژه‌ی مبدأ واژه‌ای است غیر فارسی که قرار است در برابر آن واژه‌ی فارسی نهاده شود.**

**واژه‌ی مقصد واژه‌ای است فارسی که در برابر واژه‌ی مبدأ نهاده می‌شود.**

(۱) برگرفته از مقاله‌ی «زبان فارسی و راه‌های گسترش آن» نوشته‌ی مهندس شهریار بهرامی اقدم که در چهارمین سمینار مرکز نشر دانشگاهی، سمینار زبان فارسی و زبان علم در سال ۱۳۷۰، قرائت شد.

اما در این جا باید منظور خود را از واژه‌ی فارسی و غیر فارسی بیان کنیم. برای پرهیز از طولانی شدن بحث به صورت خلاصه می‌گوییم که غرض از واژه‌ی فارسی واژه‌ای نیست که الزاماً ریشه‌ی آن فارسی باشد.

به این ترتیب، منظور خود را از واژه‌ی فارسی و غیر فارسی به صورت زیر بیان می‌کنیم:  
**واژه‌ی فارسی واژه‌ای است (باهر تباری) که فارسی زبانان امروزی آن را به عنوان یکی از عناصر واژگانی زبان خود پذیرفته‌اند.**

**واژه‌ی غیر فارسی واژه‌ای است (باهر تباری) که فارسی زبانان امروزی آن را به عنوان یکی از عناصر واژگانی زبان خود نپذیرفته‌اند.**

### ۳. چند اصل موضوع علم واژه‌گزینی

هر علمی بر اصولی استوار است که این اصول احکام بدیهی یا فرضی به شمار می‌آیند و دردهی اصول اثبات شونده نیستند. لذا در مورد این اصول نمی‌توان گفت که «درست» یا «نادرست» اند. در مورد این اصول می‌توان گفت «پذیرفتنی» یا «ناپذیرفتنی» اند. این اصول را در علوم «اصول موضوع» می‌نامند.

در برخی از علوم اصول موضوع به صراحت بیان می‌شود. هندسه یکی از این علوم است. دشواری‌هایی که واژه‌گزینان ضمن کار واژه‌گزینی با آن مواجه می‌شوند نشان می‌دهد که ذکر این اصول موضوع، هر چند بدیهی به نظر رسند، ضروری است. واژه‌گزین باید این اصول را بررسی کند و نسبت به آنها برخوردی از نوع «پذیرفتنی / ناپذیرفتنی» داشته باشد. اگر اصول موضوع را پذیرفت وارد این علم شود و اگر نپذیرفت از وارد شدن به کار واژه‌گزینی خودداری یا دست‌کم اصول موضوع دیگری را به جای آنها اختیار کند. اصول موضوع واژه‌گزینی به قرار زیر است:

**اصل موضوع اول، ضرورت علم‌آموزی.** بنا بر این اصل «باید علم آموخت». گمان نمی‌رود کسی در پذیرش این اصل تردید داشته باشد. با این همه، علم‌آموزی و علم‌دوستی و علم‌پروری از اصولی است که واژه‌گزین (به معنی عام آن از یک شخص گرفته تا یک دستگاه واژه‌گزینی مانند فرهنگستان) باید به آن ایمان داشته باشد. شبهه‌ای نیست که این اصل را فارسی‌زبانان و دستگاه‌های حاکم بر آنان می‌پذیرند، اما در میزان توجه به علم‌آموزی و علم‌پروری و میزان اولویتی که به این امور نسبت به امور دیگر داده می‌شود جای بحث است. یکی از تبعات کم توجهی به علم‌آموزی و علم‌پروری رشد نیافتگی زبان فارسی

از نظر بیانِ مطالبِ علمیِ خاصه در ساحتِ واژگانی است. بنابراین، واژه‌گزینِ خاصه دستگاہ‌های ناظر بر این امر نه تنها باید به ضرورتِ علمِ آموزی ایمان داشته باشند بلکه باید اولویت و فوریت آن را نیز تشخیص دهند.

**اصلِ موضوعِ دوم، زبانِ فارسی به عنوانِ زبانِ علم.** این اصل حکم می‌کند که علم به زبانِ فارسی آموخته شود. چنان که قبلاً در موردِ اصولِ موضوع گفتیم، اصولِ موضوع از نوع پذیرفتنی و ناپذیرفتنی‌اند. بنابراین، واژه‌گزین باید این اصلِ موضوع را بپذیرد. ولی اگر، به هر دلیل، نمی‌تواند بپذیرد که زبانِ فارسی را به عنوانِ زبانِ علم به کار ببرد، بهتر است به کار واژه‌گزینی نپردازد.

در امرِ ردّ یا قبولِ زبانِ فارسی به عنوانِ زبانِ علم سه گروه با نظرهای متفاوت وجود دارد: گروه اول معتقدند که بهتر است یا، دقیق‌تر بگوییم، عملی‌تر است که علم را به یکی از زبان‌های علمی بیگانه‌ی رایج و جاافتاده، مانند زبانِ انگلیسی، بیاموزیم<sup>۲</sup>. صاحبانِ این نظر - که معمولاً دانش‌ورزان علوم نو مانند ریاضی‌دانان، فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان و خاصه دست‌اندرکاران رشته‌های کاربردی، مانند پزشکان و مهندسان‌اند - معتقدند علم و تکنولوژی آن‌چنان گسترده است که فارسی‌زبانان را توان برگرداندنِ همه‌ی مطالبِ علمی به فارسی نیست. آنان می‌گویند: علاوه بر این، رشدِ علوم و فنون به قدری است که فارسی‌زبانان نمی‌توانند همگام با پیشرفتِ علوم و فنون مطالبِ لازم را به فارسی بیاموزند. محدود کردنِ محملِ انتقالِ اطلاعات به زبانِ فارسی سبب می‌شود که دانش‌ورزان نتوانند اطلاعاتِ علمی لازم را سریع به دست آورند. فراگیریِ یک زبانِ علمی زنده برای کسبِ مستقیمِ اطلاعات کارا تر است. در نظرِ این گروه، که اساساً کسبِ اطلاع را در درجه‌ی اول اهمیت می‌دانند، ترجمه‌ی اطلاعات به زبانِ فارسی حتی در سطحِ کتاب‌های درسی دانشگاهی بی‌فایده بلکه مضر است و استدلال می‌کنند که ترجمه کردن سبب می‌شود که مخاطبان تنها در محدوده‌ی زبانِ فارسی بتوانند به اطلاعاتِ علمی و فنی دست یابند و کسبِ اطلاعات از راهِ زبان‌های بیگانه، که رسانه‌ی اصلی انتقالِ اطلاعات است، برای مخاطبان دشوار می‌شود. اینان هیچ‌گونه تلاشی در امرِ تقویتِ زبانِ فارسی نمی‌کنند و حتی ترجیح می‌دهند واژه‌ی بیگانه به کار برند تا در مراجعه به متون اصلی دشواری چندانی نداشته باشند. به این ترتیب،

۲) بیرونی در مقدمه‌ی صیدنه اعلام می‌کند که بهتر است مطالبِ علمی به زبانِ عربی بیان شود. از معاصران، محمدعلی فروغی نیز نظری کمابیش شبیه به همین نظر را دارد و معتقد است بهتر است یکی از زبان‌های فرانسه یا انگلیسی به عنوانِ زبانِ علم برگزیده شود.

خلاصه‌ی نظر این گروه آن است که بهتر است یک زبان بیگانه‌ی زنده به عنوان زبان علم برگزیده و علوم به این زبان آموخته شود.

گروه دوم بر این اعتقادند که باید هر علمی در هر سطحی به زبان فارسی آموخته شود. اینان، با اشاره به رابطه‌ی فکر و زبان، معتقدند که آموزش علم به زبان فارسی از نظر علم آموزی نیز سودمندتر است. این گروه وابستگی فرهنگی و رشد نیافتن زبان مادری و محدود شدن امکانات آن به تأمین ارتباطات غیرعلمی را از مضرات علم‌آموزی به زبان بیگانه می‌دانند. اینان به زبان فارسی و تقویت آن سخت توجه دارند و واژه‌گزینی را امری لازم و مهم می‌دانند.

گروه سوم نظری بینابینی دارند و معتقدند که بهتر است برای بیان مطالب علمی به زبان فارسی سطحی در نظر گرفته شود. آنان بر این باورند که در حال حاضر علم را نمی‌توان در هر سطحی به زبان فارسی آموخت و از این بابت استدلال آنان مانند استدلال گروه اول است. اما معتقدند که باید علم در سطحی، مثلاً سطح آموزش عمومی و نیز در سطحی که رسانه‌های همگانی به علم می‌پردازند، به زبان فارسی بیان شود و در سطح‌های بالاتر و تخصصی‌تر بهتر است از زبان بیگانه استفاده شود.

باری، واژه‌گزین نمی‌تواند نظری مانند نظر گروه اول داشته باشد. واژه‌گزین باید به یکی از دو اصل زیر معتقد باشد:

علوم را در همه‌ی سطوح باید به زبان فارسی آموخت.

علوم را تا سطح معینی باید به زبان فارسی آموخت.

چنانچه واژه‌گزین اصل اول را بپذیرد، حوزه‌ی کار او همه‌ی علوم و در همه‌ی سطوح است؛ و اگر اصل دوم را بپذیرد، باید سطح اشاره شده در این اصل را مشخص کند. در واقع، پذیرش این یا آن اصل محدوده‌ی کار واژه‌گزین را معین می‌کند.

**اصل موضوع سوم، توان‌مندی زبان فارسی در واژه‌سازی.** بنابراین اصل، واژه‌گزین باید معتقد باشد که زبان فارسی در امر واژه‌سازی تواناست. برخی معتقدند که زبان فارسی توانایی بیان مطالب علمی را ندارد و از نظر ساخت واژه عقیم است. برخی دیگر زبان فارسی را مناسب برای بیان ادبی می‌دانند و معتقدند که بهتر است استفاده از این زبان به همین حوزه محدود بماند و بیان مطالب علمی به زبان دیگری سپرده شود. جمعی نیز نظر دیگری دارند و، با استناد به برخی از اصول زبان‌شناختی و اشاره به برخی از ویژگی‌های زبان فارسی، معتقدند که این زبان، در مقایسه با زبان‌های دیگر، از نظر ساخت واژه هیچ

ضعفی ندارد بلکه از برخی جهات بر پاره‌ای از زبان‌ها برتری دارد. البته توان‌مندی زبان فارسی به ضوابط واژه‌سازی و پذیرش این ضوابط بستگی دارد. ممکن است وضع برخی از قواعد دست و پاگیر حقیقتاً سبب عقیم ماندن زبان از نظر واژه‌سازی شود. به هر حال، واژه‌ساز باید با توجه به شناختی که از زبان فارسی دارد بپذیرد که کار او حاصل خواهد داشت و زبان فارسی پاسخگوی نیازهای او در امر واژه‌سازی خواهد بود.

**اصل موضوع چهارم، اطمینان به معیار شدن واژه‌ی برگزیده.** مهم‌ترین ویژگی واژه معیار بودن آن است. واژه اگر جمیع صفات لازم را داشته باشد ولی معیار نباشد واژه نیست. اما چگونه واژه‌گزین می‌تواند به معیار شدن واژه‌ی برگزیده‌ی خود مطمئن شود. در این زمینه دو نظر وجود دارد. بنابر نظر اول، واژه‌گزینان واژه‌ها را برمی‌گزینند و واژه‌ها به جامعه عرضه می‌شود. به کار برندگان خود آنچه را ترجیح می‌دهند انتخاب می‌کنند و، پس از مدتی، دیگر واژه‌های معادل از میان می‌روند و یک واژه باقی می‌ماند. بنا به نظر دوم، باید دستگاه صالحی وجود داشته باشد که از میان واژه‌های برگزیده برای مفهومی معین، یکی را به عنوان واژه‌ی مناسب برگزیند و آن را با قدرت و نفوذی که دارد رواج دهد و معیار سازد. هر یک از این دو نظر مزایا و معایبی دارد. مزیت نظر اول در این است که جامعه آزادی بیشتری در انتخاب واژه دارد. البته عیبش هم در همین مزیتش نهفته است و آن این که کمتر اتفاق افتاده است که جامعه بر سر واژه‌ای اتفاق نظر حاصل کند و آن واژه معیار شود. تجربه‌ی دهه‌های اخیر نشان داده است که چنانچه مطابق این نظر عمل شود هر ج و مرج در واژگان حاکم خواهد شد و اتفاق نظر بر سر یک واژه تنها در محافل زبانی خاص حاصل می‌شود. در دهه‌های اخیر، هیچ دستگاهی وجود نداشت که مسئولیت معیار سازی واژه‌ها را بر عهده گیرد و لذا نظر اول عملاً به اجرا درآمده بود. حاصل این کار چه بوده است؟ نگاهی به واژگان‌های<sup>۳</sup> مختلف نشان می‌دهد که میل به ناهم‌گرایی (تباع و تشتت) در معادل‌ها بیشتر از میل به هم‌گرایی (تقارب و اتفاق) است؛ یعنی، به جای این که بسامد استفاده از یک معادل بیشتر شود، معادل‌ها بیشتر شده است یا بسامد چند واژه‌ی معادل به تساوی با اندکی تفاوت بیشتر شده است. به هر حال، نظر اول عملاً موجب معیار شدن واژه‌ها نشده است.

اما، در مورد نظر دوم، تجربه‌ی فرهنگستان اول (یعنی فرهنگستان ایران) را پیش روی

۳) در این‌جا منظور از واژگان فرهنگ دوزبانه‌ای است که در آن واژه‌های بیگانه همراه همه‌ی معادل‌های فارسی آن فراهم آمده است.

داریم. تحلیل کار این فرهنگستان نشان می‌دهد که این فرهنگستان در زمینه‌ی معیارسازی واژه‌ها نسبتاً موفق بوده است و به نظر می‌رسد که اگر این فرهنگستان با همان مرجعیت (اتوریت) باقی می‌ماند کار معیارسازی واژه‌ها قرین موفقیت کامل می‌شد. دستگاہی مانند فرهنگستان، که عهده‌دار معیار کردن واژه‌هاست، باید سه خصوصیت زیر را دارا باشد:

**صلاحیت، مقبولیت، قدرت و نفوذ.**

این نظریه‌ی زبان شناختی که زبان معیار زبانی است که طبقه‌ی حاکم می‌پسندد، هر چند ممکن است در مورد همه‌ی جوامع زبانی صادق نباشد، دست کم در مورد ایران و فارسی زبانان ایران صادق است. این امر دو دلیل دارد: یکی آن که اسباب معیارسازی واژه‌ها در دست حکومت است: رادیو و تلویزیون، آموزش، صنعت و دیگر مراکز معیارسازی واژه یا مستقیماً زیر نظر دولت است یا دولت می‌تواند بر آنها نفوذ داشته باشد؛ دلیل دیگر آن که تشبث آزا و اختلاف سلیقه‌ها و نبودن برخی از صفات لازم در میان افراد جامعه وجود دستگاہی را برای تصمیم‌گیری نهایی برای معیارسازی زبان ایجاب می‌کند. صلاحیت چنین دستگاہی را بالطبع دولت‌ها تعیین می‌کنند. تجربه‌ی فرهنگستان اول و دوم و فرهنگستان اخیر این نظر را تأیید می‌کند. اما معمولاً مشکل چنین دستگاہی شرط مقبولیت عام است. فرهنگستان اول، به رغم صلاحیت نسبی، با این دشواری مواجه بود و آماج حملات تندی قرار گرفت. اما آن فرهنگستان از ویژگی سوم خود یعنی قدرت و نفوذ بهره‌گرفت و آن واژه‌هایی از مصوبات فرهنگستان که معیار شد، از جمله به کمک همین ویژگی، توانست این منزلت و اعتبار را پیدا کند.

به هر حال، تجربه‌ی فرهنگستان اول، که دوران آن دوره‌ی حضور یک دستگاہ معیارسازی واژه بود، و تجربه‌ی دهه‌های پس از آن، که چنین دستگاہی وجود نداشت، نشان می‌دهد که، اگر قرار باشد گامی در جهت معیارسازی واژه‌ها برداشته شود، وجود دستگاہی مانند فرهنگستان ضروری است. اما، با توجه به کوتاهی عمر فرهنگستان اول، نمی‌توان قاطعانه گفت که اگر فرهنگستان وجود داشته باشد سرانجام واژه‌ها معیار می‌شوند. سخن قطعی این است که اگر فرهنگستان وجود نداشته باشد و یا اگر فرهنگستان موفق نباشد واژه‌ها معیار نخواهند شد.

باری واژه‌گزین را می‌توان از جهتی تولیدکننده دانست. محصول کار او واژه است. هر تولیدکننده‌ای، خاصه تولیدکننده‌ی محصولی که کاربرد عمومی دارد، باید مطمئن باشد که اگر محصول او مطابق ضوابط و اصول پذیرفته باشد حتماً به مصرف می‌رسد. واژه‌گزینان را



می‌توان با مجریان طرح‌های ملی یا طرح‌های تک انتخابی مقایسه کرد. مثلاً اگر قرار باشد طرحی برای یک فرودگاه ریخته شود یا طرحی برای نشان (آرم) مؤسسه‌ای فراهم شود، طراح مطمئن است که طرح او در مدت مشخصی بررسی خواهد شد و، در صورت داشتن کیفیات لازم و برتری نسبت به طرح‌های نظیر، یگانه طرحی است که مورد استفاده قرار خواهد گرفت. او اگر این اطمینان را نداشته باشد، هرگز وقت خود را صرف این کار نخواهد کرد. واژه‌گزین نیز باید به معیار شدن واژه‌ی برگزیده‌ی خود اطمینان داشته باشد.

#### ۴. روش‌های مهم واژه‌گزینی

چنان که پیشتر گفته شد، کار واژه‌گزین فارسی برگزیدن واژه برای مفاهیم نوی است که یا مستقیماً یا از راه زبانی غیر از زبان فارسی به آن رسیده است. در هر دو صورت، مفهومی در ذهن واژه‌گزین نقش بسته است و او در پی برگزیدن واژه‌ی مناسبی برای آن است. کار واژه‌گزینان از سده‌های چهارم تا امروز بررسی شده است. روش‌های مهمی که اینان برای برگزیدن واژه به کار برده‌اند عبارت‌اند از:

#### روش اول، جستجو

در این روش، واژه‌گزین نخست به منابع فارسی مراجعه می‌کند. در ایران از دیرباز در تعدادی از رشته‌های علمی، مانند ریاضی، شیمی، پزشکی، نجوم، معماری، صنایع دستی، کشاورزی، فلسفه، کار علمی شده است. واژه‌گزین، قبل از ساخت واژه، به کتاب‌ها و منابع موجود مراجعه می‌کند و، چنانچه واژه‌ای را یافت که به لحاظ مفهوم با آنچه در ذهن اوست تطبیق داشت و یا نزدیک به آن بود، همان واژه را برمی‌گزیند. تعدادی از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول به همین روش برگزیده شده‌اند.

اینک از واژه‌های پزشکی موجود در کتاب‌های پزشکی قدیم که می‌تواند مورد استفاده برای مفاهیم جدید قرار گیرد و یا اکنون به کار می‌رود نمونه‌هایی ذکر می‌شود:

از ذخیره‌ی خوارزمشاهی جرجانی:

maxilla

استخوان فک برسوین

maxible

استخوان فک فرسوین

orbit

چشم‌خانه

sequestrum

پاره استخوانه

exhaustion	ماندگی
fibre	لیف

از هدایة المتعلمین بخاری:

management	تیمار
malaise	کسلانی
lumen	کاواک
pitting	مُغاک

در علوم هندسه، حساب، نجوم، معماری، فلسفه و برخی از علوم دیگر شمار این نوع واژه‌ها کم نیست. البته متأسفانه در زمینه‌ی استخراج واژه‌های علمی فارسی جز تهیه‌ی چند واژه‌نامه‌ی بسامدی در فرهنگستان دوم فعالیت چندانی نشده است. تهیه‌ی فهرست واژه‌های علمی رشته‌های گوناگون با ذکر تعریف و طبقه‌بندی آنها، به گونه‌ای که واژه‌گزینان بتوانند از آن استفاده کنند، بسیار سودمند است.

غیر از منابع کتبی، منابع شفاهی گویش‌ها نیز کمابیش مورد استفاده‌ی برخی از واژه‌گزینان بوده است. اما متأسفانه برخی از این منابع شفاهی در حال محو تدریجی است.

### روش دوم، ساخت واژه با توجه به مفهوم و نمودهای آن

در این روش، واژه‌گزین به مفهوم و نمودهای آن توجه دارد و با رهیافت‌های مختلف واژه می‌سازد:

#### ره‌یافت اول، توجه به عمل‌کرد

بر اساس این ره‌یافت، واژه‌گزین به کارکرد توجه دارد و واژه می‌سازد؛ نمونه‌های آن: فرودگاه، دادگستری، نواربرگردان، زودپز، تبر، سیم‌چین، لوله‌بر، چیگرد، مبنای سنجش، آب‌سردکن، دربازکن

#### ره‌یافت دوم، توجه به شکل ظاهر و ویژگی‌های آن

در این ره‌یافت واژه‌گزین بین آنچه از پیش می‌شناسد و پدیده‌ی نو شباهت‌هایی می‌بیند و واژه می‌سازد؛ نمونه‌های آن:

زانویی، سگ‌دست، سیبک، مرغک، بالک، مگسک، پوست پیازی، کله‌گاو، بادامک، دم‌چلچله

### ره یافتِ سوم، تعمیمِ مفهومِ واژه‌ی موجود

الف) بدونِ افزودنِ واژه‌ی تازه:

چراغ (به مفهومِ چراغِ برق)، یخچال (به معنیِ یخچال‌های برقیِ جدید)، اسب (به مفهومِ قسمتِ کشنده‌ی تریلی).

ب) با افزودنِ کلمه‌ای که بینِ آن و واژه‌ی قدیمِ تفاوتی گذاشته شود:

گوجه فرنگی، رشته فرنگی، دستمال کاغذی، انبرِ پوزه‌گرگی، اره‌ی دم‌روباه، بستِ سوسماری.

### روشِ سوم، تحلیلی-ترکیبی

معمول‌ترین روشِ واژه‌گزینی در دهه‌های اخیر روشِ تحلیلی - ترکیبی است. در این روش، واژه‌گزین، با توجه به ساختارِ واژه‌ی مبدأ، واژه می‌سازد، به این ترتیب که می‌کوشد از میانِ واژه‌های موجودِ زبانِ واژه‌ای به همان معنی بیابد و اگر چنین واژه‌ای را نیافت واژه‌ی مبدأ (واژه‌ی بیگانه) را تحلیل می‌کند و معادلِ عناصرِ سازنده‌ی آن را برمی‌گزیند و سپس از راه ترکیبِ این معادل‌ها واژه‌ی فارسی را می‌سازد. گرایش به این‌گونه واژه‌سازی به این دلیل است که (۱) در دهه‌های اخیر واژه‌های مبدأ عمده‌تاً واژه‌های انگلیسی است؛

(۲) زبانِ فارسی و زبانِ انگلیسی هر دو از نظرِ ساختِ واژه خاصیتِ پیوندی (ترکیبی) دارند.

اینک نمونه‌هایی از واژه‌های برساخته به روشِ تحلیلی - ترکیبی:

polycrystalline	بسبیلورین
process	فرایند
polarization	قطبش
metalinguistic	فرازبانی
phonemic phonology	واج شناسیِ واجی
invariance	ناوردایی
antiisomorphism	پادیک‌ریختی
electrolysis	برق کافت
isomerism	هم‌پاری

### ۵. ضوابطِ واژه‌گزینی

ضوابطِ زیر با بررسیِ مقالاتِ متعدد، مقدمه‌ی واژه‌نامه‌ها و واژه‌های برگزیده استخراج شده

است. به برخی از این ضوابط در مقالات و مقدمه‌ی واژه‌نامه‌ها صریحاً اشاره شده است. اما عمده‌ی آنها حاصل تحقیق در واژه‌های برگزیده است. بحث درباره‌ی این ضوابط مفصل و از حوصله‌ی این مقال خارج است. مختصر توضیحی که درباره‌ی هر کدام آمده صرفاً برای روشن شدن ضابطه است نه به قصد دفاع جانب‌دارانه از آن ضابطه.

### ضابطه‌ی گردش پذیری

بنابراین ضابطه، واژه باید گردش پذیر باشد؛ یعنی بتوان اشتقاقیات مختلف را از آن ساخت. این ضابطه، خاصه در مورد خانواده‌ای از واژه‌های مبدأ (بیگانه) که از یک ریشه‌اند، اهمیت دارد. گزینش واژه بدون توجه به این ضابطه موجب بروز مشکلاتی هنگام برگزیدن واژه‌های هم ریشه می‌شود.

به واژه‌ی conductor توجه کنید. معادل فارسی این واژه را، اگر منفرد و تنها لحاظ شود، می‌توان «هادی» اختیار کرد. اگر از همین خانواده به واژه‌ی conduction برخوردیم معادل آن را نیز می‌توان «هدایت» آورد. اما واژه‌های هم‌خانواده از همین ماده تنها محدود به این دو واژه نمی‌شوند. برخی از این هم‌خانواده‌ها عبارت‌اند از:

conductor, conduction, conductance, conductive, conductivity,  
conducting, semiconductor, superconducting, superconductor,  
superconductivity .

بنابراین، برای برگزیدن واژه‌ی فارسی باید به همه‌ی واژه‌های ساخته شده از یک ریشه توجه کرد. «هادی» (معادل conductor) عقیم است و نمی‌توان از آن اشتقاق‌های لازم را برگرفت. لذا بهتر است معادلی برگزیده شود که گردش پذیر باشد. مثلاً می‌توان «رسانا» را به جای آن گزید و از ریشه‌ی آن (رسان)، رساننده، رسانندگی، رسانایی، رسانش را ساخت. نمونه‌ی دیگر واژه‌ی conservation law است. نخستین بار معادل فارسی این واژه قانون بقا پیشنهاد شد. این واژه اکنون جاافتاده است. اما امروز از مصدر to conserve واژه‌های conservability, conserved, conservative نیز ساخته شده که از آنها در واژگان علم استفاده می‌شود. کلمه‌ی «بقا» در فارسی عقیم است و از آن نمی‌توان واژه‌های هم‌خانواده ساخت. به همین لحاظ، اکنون مجبور شده‌اند از مصدر «پایستن» به عنوان معادل to conserve استفاده کنند و اشتقاق‌های پایستگی، پایستار، پایسته و پایستاری را بسازند.

### ضابطه‌ی ترجیح عناصر فارسی تبار

چنان‌که در نمونه‌های فوق در مورد مصدرهای to conserve, to conduct دیدیم، مصادر

فارسی «رساندن» و «پایستن» بر مصادر ترکیبی عربی فارسی «هدایت کردن» و «بقا داشتن» از بابت گردش پذیری برتری دارند. این امر یک اصل بدیهی است که عناصر بومی یک زبان از عناصر قرضی گردش پذیری بیشتری دارند. لذا، اساساً استفاده از عناصر فارسی تبار بر عناصر قرضی رجحان دارد و چنانچه واژه گزین استفاده از «رساندن» را بر «هدایت کردن» ترجیح می دهد سبب آن گرایش به سره گرایی نیست: او در واقع واژه ای را برمیگزیند که گردش پذیر باشد.

نمونه ی دیگر کلمه ی radiator است. معادل این واژه در محدوده ی خاصی می تواند همان رادیاتور باشد. اما این واژه مشتق از to radiate است که از آن مشتقات دیگر:

radian, radiance, radiant, radiated, radiating, radation, radative

نیز ساخته شده است و همگی کاربرد علمی دارد. حال اگر در بحث تابش گرما با این اشتقاق ها مواجه شویم واژه ی «رادیاتور» وصله ی ناجوری در میان واژه های تابش، تابنده، تابان، تابندگی خواهد بود. پس بنابر ضابطه ی ترجیح عناصر فارسی تبار، واژه گزین عناصر فارسی اشتقاق پذیر را ترجیح می دهد.

#### ضابطه ی حفظ واژه های بیگانه تبار متداول گردش ناپذیر

مادام که واژه ی بیگانه تبار نیاز به اشتقاق ندارد به شرط آن که متداول باشد می توان آن را حفظ کرد؛ مانند بالن، کابل، آنتن، شبکه، مدار. اما هنگام انتخاب واژه های جدید باید همواره در نظر داشت که ممکن است بعدها نیاز به اشتقاق از واژه ی برگزیده باشد و بهتر است واژه از آغاز طوری برگزیده شود که قابل اشتقاق باشد.

#### ضابطه ی استفاده از وندهای زنده و ضرورت وندهای سترون

در زبان های ونددار، مانند زبان فارسی، پیشوند و پسوند دو عامل بسیار مهم در ساخت واژه اند. زبان فارسی از نظر داشتن وند، خاصه پیشوند، نسبت به زبان های مشابه ضعیف است. به این نمونه ها توجه کنید:

#### نمونه ی ۱

superpower, supercurrent, superfluidity, superheating, supermagnetism, supersonic.

در این نمونه ها نیاز به پیشوندی داریم که معنی super- بدهد.

نمونه‌ی ۲

transitivity, transportation, transposition, transversality, transmission, transmittance.

در این نمونه‌ها نیاز به پیشوندی داریم که به جای trans- بنشیند.

نمونه‌ی ۳

antidote, antiferromagnetism, antiparallel, antiresonance, antisymmetric.

در این نمونه‌ها نیاز به پیشوندی داریم که معنی anti- بدهد.

این قبیل پیشوندها در زبان علمی بسیار زیاد است. در روش تحلیلی- ترکیبی لازم است که هر یک از این پیشوندها معادل داشته باشد. برای حل مشکل، چنانچه در زبان فارسی پسوندها و پیشوندهایی، هرچند سترون، وجود داشته باشد، بهتر است آنها را زنده کنیم و زایا سازیم. پسوندهایی نظیر **آبر**، **پاد** (پا) نمونه‌هایی از این دست‌اند که اکنون جان تازه گرفته‌اند و لازم است بگذاریم آنها وارد دستگاه واژه‌سازی فارسی شوند.

ضابطه‌ی ساخت واژه از راه قیاس

در واژه‌سازی لازم است واژه‌هایی بسازیم که معانی ابزار، بیان حال، دارندگی، دوباره‌گی، زمان، شباهت، شغل، ضدیت، قید، کثرت، مصدر، مکان، نسبت و غیره از آنها حاصل شود. به این منظور واژه‌گزین واژه‌های موجود زبان فارسی را بررسی می‌کند و چنانچه با واژه‌هایی برخورد کند که معنی مورد نظر از آنها برآید، به قیاس با آنها، واژه‌ی مورد نظر خود را می‌سازد؛ مثلاً به قیاس با **خوانا**، **رسانا**، به قیاس با **آمیزش**، **رسانش**، به قیاس با **ماله** و **کوبه** و **رنده** و **تابه**، **پالایه** و **چرخانه**؛ به قیاس با **گفتار**، **نوشتار** را می‌سازد. بدین سان او از یکی از امکان‌های دیگر واژه‌سازی بهره می‌گیرد هر چند که واژه‌های **رسانا**، **رسانش**، **پالایه**، **چرخانه** و **نوشتار** را قبلاً کسی نساخته باشد و این واژه‌ها به گوش نخورده باشد.

ضابطه‌ی اخذ و انطباق واژه‌های بیگانه

واژه‌گزین فارسی در مواردی مجبور است همان واژه‌ی بیگانه را بپذیرد. این موارد عبارت‌اند از:

الف) واژه‌های بین‌المللی مانند نام‌های شیمیایی، نام داروها؛

ب) نام‌های علمی برخی از عناصر و مواد و موجودات طبیعی که بسیار فراوان‌اند و گاه

جنبه‌ی بین‌المللی یافته‌اند، مانند نام انواع سنگ‌ها، گیاهان، جانداران؛

ج) مفاهیمی که هیچ‌گونه سابقه‌ای در زبان فارسی ندارند، مانند یون، الکترون، پروتون. در این گونه موارد واژه‌گزین دست کم آنها را به لحاظ آواشناسی با قواعد زبان فارسی تطبیق می‌دهد.

### ضابطه‌ی اخذ تنها یک صیغه (ساخت) از واژه‌های بیگانه

هرگاه واژه‌گزین مجبور باشد از یک خانواده از واژه‌ها که از یک ریشه ساخته شده‌اند ساخت یا صیغه‌ای را اخذ کند، لازم است تنها یک ساخت یا صیغه را بپذیرد و سپس به کمک قواعد واژه‌سازی در زبان فارسی دیگر صیغه‌ها را بسازد. به این نمونه‌ها توجه کنید:

نمونه‌ی ۱

ion, ionic, ionization, ionized, ionizing.

نمونه‌ی ۲

oxidant, oxidate, oxidation, oxidative, oxide, oxidized, oxidizing.

نمونه‌ی ۳

modulate, modulator, modulating, modulation, modulated, demodulate, demodulator, demodulating, demodulation, demodulated, MODEM (modulator-demodulator) .

وارد کردن تمام صیغه‌های نمونه‌های فوق باعث فساد زبان می‌شود. بنابراین، لازم است از هر نمونه تنها یک ساخت یا بخشی از یک ساخت برگزیده شود و سپس به کمک قواعد واژه‌سازی صیغه‌های دیگر ساخته شود. مثلاً می‌توان از نمونه‌ی اول یون، از نمونه‌ی دوم اکسید یا اکس، و از نمونه‌ی سوم مدوله یا مدول را پذیرفت.

### ضابطه‌ی ساخت مصدر

از آنجا که از مصدرها می‌توان اشتقاق‌های متعدّد پدید آورد، یکی از ابزارهای ساخت واژه ساخت مصدر است. مصدر را می‌توان به دو صورت ساخت: مصدر مرکب و مصدر بسیط. مصدرهای مرکب نسبت به مصدرهای ساده و پیشوندی از نظر ساخت اشتقاق‌ها زایندگی کمتری دارند. لذا، هر چند گرایش عمومی زبان به سمت ساخت مصادر مرکب است، برخی از واژه‌گزینان ساخت مصادر ساده را ترجیح می‌دهند تا در ساخت صیغه‌ها با دشواری مواجه نشوند. مثلاً از یون مصدر یونیدن و سپس از آن اشتقاق‌های زیر را ساخته‌اند:

ionization	یونش
ionized	یونیده
ionizing	یوننده
یا مصدرِ ساده‌ی <b>اکسیدن</b> را اختیار می‌کنند و به صورتِ زیر مشتقاتی از آن می‌سازند:	
oxidant	اُکسنده
oxidate	اکسیدن
oxidation	اکسایش
oxidative	اکسایشی
oxidized	اکسیده
oxidizing	اکسنده

این قبیلِ مصادرِ ساده به قیاس با مصادرِ دارای جزءِ قاموسیِ عربی مانند **طلبیدن**، **رقصیدن**، **فهمیدن**، **قبولاندن** ساخته می‌شود.

### ضابطه‌ی تناظرِ یک به یک

در یک حوزه‌ی معنایی باید حتی‌الامکان بین مفاهیم و واژه‌ها تناظرِ یک به یک باشد، یعنی هر مفهوم یک واژه‌ی نظیر داشته باشد و هر واژه تنها دالّ یک مفهوم باشد. به دو مجموعه‌ی زیر توجه کنید:<sup>۴</sup>

مجموعه‌ی واژه‌های انگلیسی: stable ، stationary ، fixed ، invariant ، constant ، steady.

مجموعه‌ی واژه‌های فارسی: ثابت، پایا، تغییرناپذیر، پایدار، ماندگار، پابرجا، نامتغیر، ناورد، ناورداء، استوار، لایتغیر، معین، برجا، تثبیت‌شده، پایسته، مشخص، مانا، ایستی، ماندار، درمحل مانده، ایستا، ساکن، مقید.

در حوزه‌ی علمِ ریاضی این واژه‌ها به حوزه‌ی معنایی واحدی وابسته‌اند ولی کاربرد آنها با هم تفاوت دارد. بدین لحاظ، واژه‌گزین مجبور است در برابر هر واژه‌ی انگلیسی معادلِ فارسی مناسب را با توجه به اصولِ دیگر برگزیند؛ مثلاً ممکن است انتخابِ او به صورتِ زیر باشد:

constant	ثابت
fixed(vector)	(بردار) مقید
invariant	ناوردا

(۴) این نمونه از مقدمه‌ی واژه‌نامه‌ی ریاضی برگرفته شده است.



stable	پای‌دار
steady	پایا
stationary	مانا

در این روش، اصل برای واژه‌گزین بررسی حوزه‌ای واژه‌ها بوده است و ممکن است از نظر او تفاوت چندانی بین معادل‌های فارسی نباشد.

ممکن است همین امر سبب شده باشد کلمه‌ی انحراف برای همه‌ی واژه‌های انگلیسی زیر انتخاب نشود و معادل‌های زیر پیشنهاد شده باشد:

aberration	ابراهی
deflection	انحراف، در تابش
deviation	انحراف
declination	میل
perturbation	پرشیدگی، اختلال

### ضابطه‌ی شفافیت

هر چند مفهوم دقیق واژه‌های علمی معمولاً از تعریف آنها به دست می‌آید، اما اگر بتوان واژه را چنان برگزید که اشاره و قرینه‌ی گویایی در برداشته باشد تا مفهوم را به ذهن آورد بهتر است. البته این امر بدان معنی نیست که هر بیگانه از فنی بتواند با دیدن واژه به مفهوم آن پی ببرد. رعایت این ضابطه در مورد واژه‌ی مترادف توصیه می‌شود<sup>۵</sup>.

### ضابطه‌ی آواشناختی

در گزینش واژه باید ملاحظات آواشناختی زبان فارسی رعایت شود؛ مثلاً فارسی‌زبانان تلفظ فرانسوی واژه را بر تلفظ انگلیسی آن ترجیح می‌دهند. شاید یکی از دلایل این امر انطباق بیشتر صورت‌های آوایی واژه‌های فرانسه با فارسی باشد. واژه‌هایی مانند اساس ساز، روش‌شناسی، رک‌گوی و نظیر آنها به لحاظ تلفظ دشوارند و واژه‌گزین باید به این دشواری تلفظ توجه داشته باشد.

### ضابطه‌ی طرد واژه‌های عربی مغلق

تجربه‌ی فرهنگستان اول نشان می‌دهد آنجا که فرهنگستان واژه‌ی فارسی ساده‌ای برای

(۵) هیچ یک از واژه‌های مثلث، مستطیل، دوزنقه برای دانش‌آموزان دبستان شفافیت ندارد؛ اما، چون این واژه‌ها متداول است، بهتر است همین صورت‌ها را بپذیریم. ضابطه‌ی شفافیت در مورد گزینش واژه‌های جدید صادق است.

واژه‌ی دشوار و مغلق عربی قرار داده است واژه‌ی عربی به رغم جافتادگی جای خود را به واژه‌ی فارسی داده است. نمونه‌ای از واژه‌هایی که امروز سلیقه‌ی عمومی آنها را نمی‌پسندد عبارت است از: تفرق الاتصال، میزان الحرارة (دماسنج)، مستأنف عنہ (پژوهش‌خواسته)، متباعد (واگرا).

### ضابطه‌ی کوتاهی

هر چه واژه‌ی برگزیده کوتاه‌تر باشد بهتر است. بنابراین، انتخاب واژه‌های کوتاه بر واژه‌های بلند ترجیح دارد؛ مثلاً

واکنایی در برابر reactance از «مقاومت ظاهری موهومی» به سبب ایجاز مناسب‌تر است و واکنش در برابر reaction از «نیروی واکنشی» یا «عکس‌العمل» بهتر است. واژه‌ی پرتونگاری از بافت‌های ژرفی، به سبب طولانی بودن، برای tonography مناسب نیست.

### ضابطه‌ی هویت اصطلاحی داشتن

واژه باید هویت مشخص و ممتاز داشته باشد. از واژه‌هایی که در تداول مردم معنی خاص می‌دهد و به منظورهای گوناگون به کار می‌رود باید پرهیز کرد.

### ضابطه‌ی فراوانی برابر نهاده‌های موجود

منظور از فراوانی میزان تداول بر ابرنهاده‌هاست. تغییر واژه‌ی متداول بسیار دشوار است. بنابراین، باید تا می‌توان واژه‌ی متداول را پذیرفت، مگر آن که واژه‌ی متداول با ضابطه‌های دیگر هیچ‌گونه هم‌سازی و هم‌آهنگی نداشته باشد.

### ضابطه‌ی توجه هم‌زمان به همه‌ی ضابطه‌ها

واژه‌گزین باید هنگام واژه‌گزینی به همه‌ی ضابطه‌ها توجه کند. یکایک ضابطه‌ها را در مورد واژه‌ی در دست بررسی محک بزند و سازگاری واژه را با ضابطه‌ها بررسی کند. البته ممکن است سرانجام واژه‌گزین نتواند واژه‌ای برگزیند که جمیع ضوابط در آن رعایت شده باشد. در عین حال او نباید مفتون یک یا چند ضابطه شود و دیگر ضوابط را نادیده بگیرد.

### خلاصه

- (۱) واژه‌گزینی علم است.
- (۲) واژه‌گزینی مانند هر علم دیگری مبتنی است بر شماری از تعاریف، اصول موضوع،

روش‌ها و ضوابط.

۳) اصول موضوع واژه‌گزینی به این شرح است: ضرورت علم آموزی؛ تلقی زبان فارسی به عنوان زبان علم؛ توانمندی زبان فارسی در واژه‌گزینی؛ اطمینان به معیار شدن واژه‌ی برگزیده.

۴) روش‌های مهم واژه‌گزینی به این شرح است:

روش جستجو؛ روش ساخت واژه با توجه به مفهوم و نمودهای آن؛ روش تحلیلی-ترکیبی.

۵) ضوابط واژه‌گزینی به این شرح است: گردش پذیری، ترجیح عناصر فارسی تبار، حفظ واژه‌های بیگانه تبار متداول گردش پذیر، استفاده از وندهای زنده و در صورت ضرورت وندهای سترون، ساخت واژه از راه قیاس، اخذ و انطباق واژه‌های بیگانه، اخذ یک صیغه‌ی واژه‌ی بیگانه، ساخت مصدر، تناظر یک به یک، شفافیت، توجه به مسائل آواشناختی، طرد واژه‌های عربی مغلق، کوتاهی، هویت اصطلاحی داشتن، فراوانی برابر نهاده‌های موجود، توجه هم‌زمان به همه‌ی ضوابط. □